

# گنوسیسم اسلامی ایرانی از مأمون تا معتضد

## دکتر علینقی منزوی

ایکی قطره باران، جشن نامه‌ی استاد دکتر عباس زریاب خویی، به کوشش احمد تفضلی، تهران 1370

### ولی‌عهدی امام رضا (ع):

مأمون در رمضان 201 ق علی بن موسی‌الرضا (امام هشتم شیعه) را که به مرو خوانده بود به ولی‌عهدی منصوب نمود. این کار او از یک سو شیعیانی تندرو هم‌چون یونس بن عبدالرحمان را، که هنوز از اصحاب اجماع شیعه شمرده می‌شود، بر آن داشت که او را به اتهام خدمتگزاری طاغوت متهم نمایند (طبری، ج 3، ص 1020، رجال‌کشی، چ قهپائی، ج 6، ص 301) و از سوی دیگر عباسیان بغداد را بر آن داشت که در آغاز سال 202 ق مأمون را خلع کرده، ابراهیم پسر مهدی خلیفه (158-169 ه ق) را به خلیفگی منصوب و او را «خلیفه‌ی سنی» بنامند و مأمون را رافضی خوانند (طبری و ابن‌اثیر، سال 202 ه ق) و همراهان عرب مأمون در مرو نیز با این کار مخالف نمایند. به گفته‌ی جهشیاری نعیم بن خازم به فضل ذوالریاستین گفت: «تو می‌خواهی حکومت را از عباسیان به علویان بگردانی و سپس آن را خسروانی سازی! و گر نه چرا به جای رنگ سیاه عباسی، رنگ سبز ساسانی را بر رنگ سفید علوی برگزیدی؟» (الوزراء و الکتاب، ص 256).

### عهد شکنی مأمون:

در سال 202 ه ق مأمون، بر خلاف قول‌هایی که به ایرانیان اطراف خود در خراسان داده بود که مرو را پایتخت سازد، دستور بازگشت به بغداد را صادر کرد. چون به سرخس رسید، در 2 شعبان 202 ه ق فضل ذوالریاستین را (طراح نقشه‌ی خلافت مأمون به جای امین) در حمام خفه کرد، و خوشبختانه قاتل که خویشاوند مأمون بود گرفتار شد و خستوان آمد (وفیات‌الاعیان، ابن خلکان، ج 3، ص 212). ولی باز مأمون منکر بود و به عزا نشست و برای خرسندی حسن سهل برادر مقتول و خاندان او دختر، وی پوران را به همسری گزید. ولی هنوز کاروان مأمون به بغداد نرسیده بود که خبر رسید حسن سهل دیوانه شده است. مأمون از ولی‌عهدی امام رضا نیز با مرگ او در 203 ه ق نفس راحت کشید. راویان سنی سخنانی به امام رضا (ع) نسبت داده‌اند که به زیان خود و به سود عباسیان پیشنهاد بازگشت به بغداد را می‌دهد، مأمون را بر ضد فضل ذوالریاستین (طراح نقشه‌ی ولی‌عهدی امام رضا (ع) تحریک می‌کند، و مرگ امام رضا را در اثر سگته شمرند «و قیل ان المأمون سمّه» [گویند مأمونش زهر خور کرد]؛ ولی این با روند تاریخ سازگارتر است. مأمون در صفر 204 ه ق با شعارهای [پرچم‌های] سبز به بغداد باز آمد، ولی 27 روز پس از آن، او آخرین نوید را نیز که به طراحان نقشه‌ی (خلیفگی مأمون به جای امین) داده بود بشکست و دستور داد شعار سبز ساسانی به سیاه عباسی باز گردد (طبری و ابن‌اثیر، همان سال).

### آزاد شدن اندیشه‌ی گنوسیسم اسلامی ایران:

قیام‌های خونین مردم ایران بر ضد عرب در دو قرن سکوت با شمشیر درهم کوبیده می‌شد، ولی تماس توده‌های مردم ایران که تمدنی بالاتر داشتند با عرب‌های حاکم کم‌سوادتر ادامه می‌داشت. ایرانیانی که اسلام را می‌پذیرفتند توحید آن را به صورت توحید اشراقی پدران خود تفسیر می‌کردند نه توحید عددی توراتی، ایشان آیات مبارک اشراقی قرآن کریم

را « محکمت‌ها » و آیات عددی را « متشابهات » می‌دانستند<sup>1</sup> و با تکیه بر آیات محکمت‌ها گنوسیسم اسلامی را هم چون سلاح ایدئولوژیک بر ضد حکومت نژادپرستی اموی و عباسی به کار برده بودند. در آغاز سده‌ی سوم هجری مأمون که به دست ایرانیان بر سر کار آمد و مدت‌ها در میان ایرانیان مسلمان گنوسیست زندگی کرده بود بر آن شد که از این بینش اسلامی برای حکومت عرب و به ویژه عباسی سود جوید.

### مأمون خواب‌نما می‌شود:

داستان آمدن ارسطو به خواب مأمون را ندیم در فهرست (چ تجدید، ص 303، و قفطی در *تاریخ الحکما* 29، پ 51) آورده‌اند. مأمون در این خواب از ارسطو می‌پرسد: « حُسن چیست؟ » ارسطو پاسخ می‌گوید: « آن‌چه عقل (خرد) بپسندد، مأمون می‌گوید: « دیگر چه؟ » پاسخ می‌شود: آنچه شرع بپسندد. مأمون می‌گوید: « بیشتر گو!» ارسطو می‌گوید: « به توحید بگر!» مورخان این خواب را یکی از انگیزه‌های خردگرا شدن مأمون دانند و بی‌گمان عامل مادی آن، همان قیام‌های خونین ایرانیان مُرجی، راوندی، ابومسلم و مبارزات قلمی قدریان، جهمیان و معتزلیان کهن بود که چنین رؤیا را اگر راست باشد برای مأمون پدید آورده‌است.

### مسائل طرح شده:

مسائلی که میان مأمون و ارسطو مطرح شد، همان‌ها بود که در دو قرن سکوت میان سنیان حاکم از یک سو و ایرانیان مسلمان شده با توحید اشراقی جریان داشت و از این دست بود:

1. آیا حسن و قبح (نیکی و بدی) عقلی است یا شرعی؟  
گنوسیست‌های مسلمان می‌گفتند نیکی و بدی را خرد آدمی تشخیص می‌دهد و شرع آن را تأیید می‌کند. سنیان می‌گفتند شرع نیک و بد را تعیین می‌کند و آدمی باید آن را بپذیرد.
2. آیا قرآن کریم قدیم و ازلی است، چنان که سنیان سلفی گویند، یا حادث و مخلوق و نازل شده‌ی زمان پیامبر است، چنان که گنوسیست‌های مسلمان گویند؟  
بیرونی می‌گوید: « هندیان گویند قوانین کتب، الهام آسمانی بر دل برهمنان و راشین‌ها و پرداخته‌ی ذهن ایشان است و در نتیجه قابل تغییر و تکامل می‌باشد » (ماللهند، چ 1958، ص 81). یهود قوانین تورات را ابدی، ازلی، تغییر ناپذیر می‌شمردند (عبد الجبار معتزلی همدانی، م 315، شرح الاصول الخمسه، ص 576؛ کراچکی شیعی م، 449، کنز الفوائد، ص 102) ولی ابن‌اثیر مانند دیگر سنیان که هر اندیشه را نپسندند به یهودش می‌چسبانند، در مرگ احمد بن ابو دواد معتزلی از طرفداران « خلق قرآن » به سال 240 هـ ق گوید: « این مرد خلق قرآن را از بشر مریسی ایرانی (م 218 هـ ق) و او از جهم بن صفوان سمرقندی (م 128 هـ ق) و او از جعد بن درهم ایرانی و او از ابان بن سمعان و او از طالوت یهودی و او از دائی خود لبید اعصم، همان یهودی که پیامبر را سحر زد، گرفته است، و طالوت یهودی زندیق بود و نخستین کس است که در این موضوع تألیف کرد (الکامل، حوادث سال 240 هـ ق). این سند که ابن‌اثیر می‌آورد اگر درست باشد گویای آن است که یهودی پس از زندیق (یعنی ایرانی‌زده) شدن این باور را یافته است و گرنه یهودیان چنان که دیدیم قائل به قدیم، ازلی، ابدی بودن قوانین هستند.
3. آیا نسبت‌دادن صفت‌های ناستوده‌ی بی‌تأویل به خداوند چنان که سنیان صفات « جبار»، « منتقم»، « متکبر» و « قهار» را بی‌تأویل به او نسبت دهند درست است، یا باید معنی ستوده‌ی آنها را پذیرفت و نکوهیده را از خدا سلب نمود؟
4. آیا مبادی عالی‌ه مادی هستند یا روحانی؟

سنیان سلفی اعتقاد به روحانیت مبادی اولیه را « غلو» و گنوسیست‌های معتقد بدان را « غالی» می‌نامیدند و باطل بودن آنها به آیه مبارکه‌ی «ولاتغولوا فی دینکم» (نساء، 4: 171؛ مائده، 5: 77) استناد می‌نمودند.

این پرسش‌ها و ده‌ها مانند آنها در دو سده‌ی آغازین اسلام در میان توده‌های گنوسیست مسلمان شده و سنیان حاکم وسیله‌ی کشاکش بود، و به صورت سلاحی ایدئولوژیک به دست ایرانیان ضد عرب به کار می‌رفت. مأمون با کشاندن گنوسیست‌های نرم سنی‌زده به حکومت، حکام عرب را به مردم ایران نزدیک کرد و طرفدار گنوسیسم اسلامی نشان داد، و با خواب‌نما شدن خود، ارسطو را حامی و پشتیبان عقاید نیمه‌گنوسیست حاکم سنی جلوه داد و چنان مصونیت به ارسطو داد که تا چند سده‌ی بعد چنان که خواهیم دید ایرانیان و گنوسیست‌های حادث‌تر از ارسطو نیز اندیشه‌های خود را به ارسطو نسبت می‌دادند. از جمله همین آخرین پرسش در باره‌ی روحانیت مبادی چیزی همانند « مثل افلاطونی» است که ارسطو از آن بیزار است. باری آنچه را مأمون در بیداری از ایرانیان آموخت، در خواب از ارسطو به حساب آورد.

طبری در رویدادهای سال 212 هـ ق گوید، در ربیع یکم یا الاول مأمون اندیشه‌ی « خلق قرآن» و تفضیل علی (ع) بر دیگر یاران را اعلام نمود. ولی پیدا است که این اندیشه‌ها، مانند دیگر مسائل یاد شده، قبلاً به وسیله‌ی معتزلیان مطرح شده، و برخی از آنها را پیش از ایشان، قدریان و مرجیان مطرح کرده بودند. خود مأمون نیز در خراسان با آوردن امام رضا (ع) عملاً برخی از آنها را پذیرفته بود. پس باید گفت در این سال او جرأت یافت که آنها را اظهار کند.

در چهار نامه‌ای که طبری در سال 218 هـ ق از مأمون ثبت کرده است، مأمون دستور می‌دهد از مقامات عالی‌تری دولتی باورپرسی شود؛ به ویژه او به محدثان، دادرسان، گواهان اشارت می‌نماید. و این نشان می‌دهد که معتزلیان نیمه گنوسیست به حکومت رسیده خواستند باورهای گنوسیسم اسلامی (اسلام شرق دجله تا سند) را میان طبقه‌ی حاکمه و کارمندان عالرتبه‌ی دولت که در دو قرن گذشته برای حفظ مقام خود مجبور به پنهان کردن آنها و سنی‌نمایی بودند رواج دهند، نه توده‌ی مردم که همیشه ناآگاهانه با گنوسیسم خانوادگی و ملی ایرانی خود تربیت می‌شدند؛ البته مقصود من بخشی از گنوسیسم عامیانه است که نیازی به تعلیم کلاسیک ندارد.

### مجاز شدن متعه (ازدواج موقت):

جفت‌گیری موقت در میان عرب پیش از اسلام روا بود. اسلام نیز طبق آیه مبارکه‌ی (نساء 4: 24) آن را به رسمیت شناخته است و تا روزگار عمر به کار بسته می‌شد. ولی عمر دو متعه را خلاف مصلحت دانسته و ممنوع ساخت: متعه‌ی حج و متعه‌ی زنان (زبدہ البیان، اردبیلی، ص 288، همه‌ی کتاب‌های «آیات الاحکام»). گنوسیست‌های حاد مسلمان، که خلافت عمر را غاصبانه می‌شمردند، این حکم او را باطل و متعه را مجاز می‌شمردند. ابن خلکان گوید مأمون به سال 215 هـ ق هنگام سفر به سوریه به جارچی دستور داد اعلام کند متعه‌ی زنان مباح است و عمر خطاب حق تغییر قانون محمدی را نداشته است. روز دیگر دادرس یحیا بن اکثم پیش او شد و رأی او را عوض کرد (وفیات الاعیان ج 5، صص 197-214). یحیای یاد شده که در سراسر حکومت معتزلیان دادرس بود از شکنجه‌ها و باورپرسی سکوت کرد و چون متوکل آمد، گفت کسی که قرآن را مخلوق شمرد باید توبه کند و اگر نکرد باید گردنش را بزنند. ابن خلکان گوید: « این قاضی متهم بود که هم بچه‌باز است و هم ابنه دارد» (همان).

### آخرین وصیت مأمون:

مأمون به سال 218 هـ ق در طرسوس وصیتنامه‌ای برای برادر و جانشین خود معتصم نوشته و سفارش می‌کند مواظب مردمی که در میان ایشان هستی (یعنی ایرانیان) باش! خرم‌دینان را نابودکن! علویان را سیرکن! باور « خلق قرآن» و « توحید» را ترویج نما! یعنی تو در ایران زندگی می‌کنی، پس آشتی ناپذیران ایشان را نابودکن!<sup>2</sup> علویان را، که

ایرانیان زیر پرچم آنان و با شعار گنوسیسم اسلامی با ما می‌جنگند، سیرکن تا از ایرانیان دور شوند و باور همگانی خلق، قرآن را که سمبل گنوسیسم اسلامی و توحید اشرافی است، خود بدست‌گیر و ترویج کن تا ویژه‌ی ایشان نباشد. شاید به پیروی از همین وصیت مأمون بود که فرزندان ریبیس بنی فاطمه را در کاخ سلطنتی در پایتخت نگاه می‌داشتند. خود مأمون پس از شهادت رضا امام هشتم (ع) دختر خود را به پسر او، امام نهم محمد تقی (ع) به همسری داد و او را محترم می‌داشت، و پس از انتقال پایتخت از بغداد به سامره امام دهم و یازدهم ما، علی نقی و حسن عسگری، بدان شهر منتقل شدند، و همان جا درگذشتند، و شاید در اجرای همین وصیت بود که واثق خلیفه، لاشه‌ی احمدبن نصر سنی سلفی را در کنار جنازه‌ی بابک به دار آویخت (طبری، عربی، ج 3، ص 1348، پ 5979).

### کج‌روی‌های مأمون و جانشینانش:

سی سال دوران مأمون و برادران او که معتزلیان حکومت را در دست داشتند، نه تنها باورهای گنوسیسم اسلامی که دو قرن محکوم بود آزاد شد، بلکه برخی از آن باورها را با زور به سنیانی که حاضر به پذیرش آن نبودند تحمیل کردند. مأمون از معتزلیان که ده‌ها سال به دست سنیان شکنجه شده بودند شکنجه‌گرانی سنگدل ساخت. او به خیال خود می‌خواست ریشه‌ی خرافات قشری را براندازد، غافل از این که آزادی است که درستی را نشان می‌دهد، و زورگویی هر آدمی را به مقاومت برمی‌انگیزد.

### خلیفگی معتصم:

مأمون در پنجشنبه 18 رجب 218ه ق درگذشت و برادرش معتصم همان روز بر تخت نشست (طبری، عربی، ج 3، ص 1140، پ 5775، ص 1146، پ 5799؛ ابن‌اثیر، همان سال) و از سفر سوریه به سوی بغداد بازگشت و شنبه 1 رمضان همان سال بدان جا رسید.

در سال 219ه ق مردم طالقان خراسان مردی به نام محمد پسر قاسم ...، که خود را نواده‌ی حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) می‌دانست، از مدینه به طالقان خراسان آورده و دور او گرد آمدند. او به عنوان «الرضا من آل محمد» چند بار با سپاه عبدالله طاهر از خاندان طاهری دست‌نشانده‌ی عباسیان جنگیده، اسیر شد و نزد معتصم به بغداد فرستاده شد. دوشنبه 14 ربیع دوم یا الثانی 219ه ق به مجلس معتصم درآمد و دستور زندانش را داد ولی او از زندان نیز به کمک گنوسیست‌ها بگریخت. معتصم برای گرفتن او صد هزار درهم جایزه نهاد. (طبری، عربی، ج 3، ص 1166-5، پ 5800؛ ابن‌اثیر همان سال).

در این سال 219ه ق معتصم از احمد حنبل مروزی (164-241ه ق) آوردنده‌ی قشری‌ترین مذاهب سنی درباره‌ی قرآن و دیدن خدا باورپرسی کرد و او پاسخ سنی مآبانه داد. پس او را آن قدر شلاق زد تا پوست تن او کنده شد، ولی پذیرفت و 28 ماه در زندان ماند، آزاد گردید و گوشه‌نشین شد تا پس از کودتای ضدگنوسیستی، متوکل او را مشاور خود کرد. ابن جوزی کتابی به نام مناقب احمد حنبل دارد. کتابی نیز ابو زهره معاصر ما چاپ کرده‌است (زرکلی، اعلام). به سال 220ه ق معتصم به دست ابوالوزیر احمد بن خالد، زمینی در سامره از دیر مسیحیان خریداری کرد و به ساختمان پرداخت. انگیزه‌ی این کار آن بود که سپاهیان ترک، که عباسیان آورده بودند، مردم بغداد را آزار می‌دادند. گاهی جنازه‌ی ترکی یافت می‌شد که به دست «آبناء» کشته شده بود. مردم به معتصم شکایت کرده و دور شدن سپاه را خواستار شدند. (طبری، عربی، ج 3، ص 1181، پ 5811).

## وزیران معتصم:

فضل پسر مروان، از آرامیان « بردان » پیش از خلیفگی معتصم کمک دبیر او « جرمقانی » بود که هر دو سریانی عرب شده بودند. پس از مرگ جرمقانی فضل جای او را گرفته، دبیر معتصم و کارگزار او در بغداد بود. پس هنگامی که معتصم خلیفه از سوریه به بغداد بازگشت، فضل همه کاره‌ی او شد. او ایرانیان پیرامون معتصم را می‌آزرد و تحقیر نمود. او محمد بن عبدالمک بن زیات وزیر آینده‌اش را، که از مردم دسکره‌ی واسط و شاید از لرستان بود، از پوشیدن لباس رسمی بازداشت. زیات و احمد بن عمار بن شاذی بصری خراسانی، وزیر پس از فضل، از رفتار او شکایت کردند. ابن ابو دواد، از آرامیان عرب شده‌ی قنسرین، از سران معتزله و رقیب محمد زیات نیز به ایشان پیوست. یک ندیم معتصم به نام « هفتی » نیز روند کار را برای معتصم آشکار کرد. پس فضل به زندانی به نام « سن » در راه موصل تبعید شد. محمد بن عبدالمک زیات، که لهجه‌ی عربی واسطی او بهتر از ابن شاذی خراسانی بود، به وزیری معتصم نشست و دو کرانه‌ی شهر سامره به دست او ساخته شد. او در آن مقام بماند تا در کودتای ضدگنوسیستی متوکل کشته شد (طبری و ابن اثیر، سال 220ه ق، و ابن خلکان ج 1، ص 63؛ ج 4، ص 182).

## خاندان‌های نیمه مستقل:

طاهریان خراسان، خرمیان آذربایجان و سپهبدان مازندران [طبرستان]، خاندان‌هایی فئودالی نیمه‌مستقل بودند که بر بخش‌های یاد شده حکومت داشتند. خلیفگان عرب حتی در دورانی که گنوسیست‌های اسلامی ایرانی را به حکومت راه داده بودند (حکومت معتزلیان سال‌های 198-232ه ق) از کشاکش‌های درونی این خاندان‌ها به سود خود استفاده کرده و ایشان را به جان هم می‌انداختند، و حکومت عرب را بر ایران استوار می‌داشتند.

در زمان معتصم (218-227ه ق)، که جای گفتگو است، طاهریان بر خراسان حکومت می‌کردند و مأمون آن را در خاندان ایشان به ارث نهاده بود و سپهبدان نیز در مازندران [طبرستان] همین‌گونه حکومت داشتند. معتصم برای متزلزل کردن هر دوی ایشان، از یک سو به سپهبدان دستور داد مالیات را به طاهریان خراسان بپردازند و از سوی دیگر به سردار سپاه ایرانی خود، افشین، امید حکومت بر خراسان به جای طاهریان می‌داد، تا آن جا که او مازیار سپهبد مازندران [طبرستان] را تشویق می‌نمود که مالیات را مستقلاً به بغداد برای معتصم فرستد. معتصم افشین و خویشاوند او منکبجور را به امید حکومت خراسان به جنگ بابک، قهرمان آذربایجان فرستاد تا او را اسیر کرده به سامره آورند، و طاهریان را واداشت تا مازیار سپهبد مازندان را اسیر کرده به سامره فرستادند، و در سامره پس از کشتن بابک و افشین، مازیار را نیز به اتهام همکاری بر ضد عرب بکشت (طبری و ابن اثیر، سال‌های 218 تا 226ه ق).

در محاکمه‌ی افشین و مازیار، گنوسیست‌های آشتی کرده و به حکومت کشانیده شده‌ای هم‌چون احمد بن ابو دواد تئوویسین، اسحاق پسر ابراهیم بن مصعب، محمد بن عبدالمک زیات وزیر شرکت داشتند. موارد اتهام نیز عبارت بود از: چرا کتاب‌های کفرآمیز با تزئینات هنری تذهیب و گوهرنشان در خانه‌ات یافت شده است؟ چرا در اسروشنه به مردم آزادی ادیان دادی؟ و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه این گنوسیست‌های به حکومت رسیده از گنوسیسم دور شده با تسنن قشری تازیان آلوده بودند.

## بابک خرم دین:

رهبر خرمیان آذربایجان، قیام این قهرمان ملی و شکست او مانند دیگر خاندان‌های یاد شده از موضوع بحث مقالت ما، که سیر گنوسیسم اسلامی ایران از مأمون تا معتضد باشد، بیرون است. من خواننده را به کتاب‌های شادروان نفیسی، پرتو اعظم، زندگی، کریمی همدانی، ولتر، همایون فرخ و دیگران که ویژه‌ی آن نگاشته‌اند حواله می‌دهم. شکست این

پهلوان ملی نشان داد که ایرانی از سده‌ی سوم هجری به بعد که بیش از هشت نسل از مسلمان شدن پدران می‌گذرد، نباید بیرون از دایره‌ی اسلام با ستمکاران عرب بجنگد. آنچه می‌تواند شرع‌ها را از ایران براندازد، گنوسیسم اسلامی است که در آن روزگار باورهای ملی و مذهبی مردم را یکسان گرمی می‌داشت.

### مرگ معتصم و خلیفگی واثق:

معتصم در پنجشنبه 18 ربیع یکم سال 227ه ق درگذشت و در همان روز پسر او واثق بر تخت خلیفگی بنشست. با این که واثق به باورهای نیمه‌گنوسیستی معتزلیان مانند «خلق قرآن» و «توحید» اظهار وفاداری می‌نمود آن را در محاکمه‌ی احمد بن نصر سنی سلفی نشان داد و در مبادله‌ی ایران با دولت روم، چنان که خواهیم گفت، آن باورها را شرط باز خرید اسیران مسلمان نهاد؛ ولی آثار سنی‌زدگی و سست شدن گنوسیسم به صورت کشاکش درونی میان گنوسیست‌های حاکم، به ویژه میان گنوسیست‌های ایرانی و آرامی از سال 229ه ق کم‌کم آشکار می‌شود. میان دادرسی این ابو دؤاد، که آرامی عرب شده بود، با محمد زیات وزیر که ایرانی و شاید لر بود کشاکش رخ داد و یکدیگر را به شعر هجو کردند (ابن خلکان در زندگینامه ایشان).

واثق چند تن از دبیران مانند احمد بن اسراییل و احمد بن خصیب و ابوالوزیر و دستیاران ایشان را مصادره و شکنجه کرد.

### باز خرید اسیران به شرط باورپرسی:

در روز عاشورای سال 231ه ق بنا بر قرار قبلی چهار هزار و چند صد اسیر رومی با اسیران مسلمان مبادله شدند. واثق دستور داد تا احمد پسر سعید باهلی، مرزبان آن جا، از هر یک از اسیران مسلمان که می‌خواهند با مبادله به کشور اسلامی باز گردند باورپرسی شود. هرکس که مخلوق بودن قرآن و نادیدنی بودن خدا را باور داشت پذیرفته، و هرکس باور نداشت به روم باز گردانیده شود (طبری، ص 1351-1356، پ 5982-5986؛ ابن اثیر همان سال).

### واکنش سنیان:

معتزلیان که ده‌ها سال پیش از مأمون به دست حکام سنی شکنجه شده بودند، یکباره پس از رسیدن به حکومت به شکنجه‌گرانی سنگدل تبدیل شده بودند و این از دیده‌ی مردم بسیار زننده می‌بود. پس همین که اندک آثار سستی در حکام معتزلی دیده شد، قشری‌ترین سنیان به گردهم جمع شدند. یک سال پیش از کودتای متوکل در سامره بر ضد معتزلیان، در سال 231ه ق در گوشه‌ای از بغداد شماری از تیره عرب‌های سنی بسیار قشری در پنهان به دور احمد بن نصر گرد آمده و به خلیفگی با وی بیعت کردند. نیای او یکی از نقیبان بنی عباس بود و پیره محدثان سنی، چون یحیا بن معین، دورقی، خیشمه در خانه‌ی احمد بن نصر گرد می‌آمدند و از بدعت‌گذاران معتزلی بدگویی می‌کردند و از باور مخلوق بودن قرآن تبری می‌جستند و از این که چرا معتزلیانی فیلسوف مشرب چون احمد بن ابو دؤاد بر «واثق» خلیفه چیره‌اند گله می‌داشتند. احمد بن نصر، «واثق» خلیفه را خنزیر و کافر می‌خواند. او به سال 201ه ق نیز انجمنی به نام امر به معروف و نهی از منکر بر ضد مأمون فراهم کرده بود (طبری، ص 1008، پ 5655). ولی او با روی کار آمدن حکومت معتزلیان از میان رفته بود. او گروهی را سازمان داده و دینارهایی نیز میان ایشان پخش کرد. بنا بود شب پنجشنبه سوم شعبان سال 231ه ق طبل‌هایی را به صدا آوردند تا مردم از خانه بیرون آیند، ولی در پی-مستی چند تن از ایشان یک شب جلوتر طبل‌ها به صدا در آمد، و در پی گرفتاری آنها سران ایشان گرفتار شده در خانه‌هایشان پرچم سبز که سرخی در میان داشت در یک چاه به دست آمد، و از آن جا بر رهبرشان احمد بن نصر

دست یافتند. پس ایشان را دست بسته در 29 شعبان 231ه ق از بغداد به پایتخت سامره نزد واثق فرستادند. واثق نشستنی همگانی برای بازپرسی ایشان با حضور سران معتزلی چون احمد پسر ابو دؤاد برپا کرد. پس چون احمد را آوردند، واثق پیش از آن که از شورش ضد دولتی او بپرسد، پرسید: «ای احمد در باره ی قرآن چه می گویی؟» گفت: «کلام خداست!» پرسید: «در باره ی خدا روز قیامت چه می گویی؟ آیا او را خواهی دید؟» احمد گفت: «ای امیرمؤمنان پیغمبر می گوید خدا را روز قیامت هم چون ماه، همگان خواهند دید<sup>3</sup> و ما همان را باور داریم! و نیز از پیامبر روایت است که دل مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان خدا است. آن را رو به رو می گرداند، دعای «یا مقلب القلوب...» ای گرداننده ی دلها دل مرا در این دین نگه داری کن! همین معنی را می دهد!»

اسحاق ابراهیم (یکی از بازپرسان) گفت: «وای بر تو بین چه گویی!» احمد گفت: «شما دستور دادی حقیقت را به امیر مؤمنان بگویم و اکنون به او نصیحت می کنم که با سخنان پیامبر اسلام مخالفت نورزد!!» واثق رو به حاضران پرسید: «شما چه می گوید؟»

هرکدام چیزی گفتند. عبدالرحمان پسر اسحاق دادرسی پیشین کرانه ی باختر که دوست احمد بود و در آن جا نشسته بود گفت: «ای امیرمؤمنان خون خود او هدر است!» ابو عبدالله ارمنی همکار ابن ابو دؤاد گفت: «اگر خونش را به من دهید می نوشم.» واثق گفت: «کشتنی است!» ابن ابو دؤاد که مخالف کشتن او بود گفت: «کافر است توبه اش دهید! شاید بیمار یا دیوانه شده باشد!» واثق دستور داد: «چون من برخاستم کسی از شما برنخیزد.» پس شمشیر «معدیکرب» را از انبار خواست و برگرفت، و به سوی احمد که در میان نطعی چشم بسته بود رفته برگردن او زد و سپس بر سرش کوبید و سیمای دمشقی سر او را برید و لاشه ی او را نزد لاشه ی «بابک» بیاویختند و سرش را چند روز در کرانه ی خاوری و چند روز باختری به نمایش نهادند. بر روی برگی که به گوش او دوخته نوشته بودند: «این سر کافر مشرک احمد بن نصر... است که به دست بنده ی خداوند امام هارون واثق امیرمؤمنان کشته شده است. پس از اتمام حجت در مخلوق بودن قرآن و نفی تشبیه خدا و پیشنهاد توبت و انکار او و اصرار صریح بر کفر او را به جهنم فرستاد. پس بیست و اند تن از یارانش را گرفته به زندانهای تاریک بی ملاقات و با زنجیر سنگین انداختند و گروهی از آنان در زندانها مردند» (طبری عربی، ص 1343 پ، 5975؛ ابن اثیر، سال 231).

### مرگ واثق و خلیفگی متوکل:

واثق در 24 ذیحجه ی 232ه ق درگذشت، گروهی همراه با محمد زیات وزیر ایرانی خواستند پسرش محمد را که کودک بود برنشانند، ولی دادرسی بزرگ احمد بن ابی دؤاد متوکل را پیشنهاد کرد و به دیگران پذیراند (طبری و ابن اثیر).

چنان که دیدیم، بازگشت از گنوسیسم از روزگار واثق آغاز شده بود، ولی متوکل بیش از برادرش واثق سنت گرا بود، و از این رو آشکارا عربها و آرامی نژادان را که تربیتی سنی مآب تر داشتند بر ایرانیان برتری می داد. در کشاکش میان ابن ابو دؤاد آرامی و محمد زیات ایرانی، که هر دو از تئوریسینهای معتزله بودند، از نخستین جانبدار بود و چنان که پیشامدهای یاد کرده ی طبری نشان می دهد این دوستی و دشمنی متقابل نیز می بوده است.

چهل روز پس از نشستن متوکل به خلافت در 7 صفر 233ه ق وزیر گنوسیست محمد زیات را که در بازجویی از سنیان سختگیر بود، دستگیر کرد و به بهانه ی آن که در روزگار واثق به دستور خلیفه موی بلند سر متوکل را چیده بود، با سخت ترین شکنجه ها بکشت، و رقیب او احمد بن ابو دؤاد آزاد بود. و چون فلج شد پسرش محمد را بر جای پدر به دادرسی نهاد تا در سال 237ه ق ایشان را مصادره کرد و احمد به سال 240ه ق درگذشت (ابن خلکان در واژه های احمد بن ابی دؤاد و محمد زیات و طبری و ابن اثیر، سال 233ه ق). از نخستین کارهای متوکل برای بازگشت

از گنوسیسم اسلامی پخش فرمان منع گفتگو درباره‌ی «خلق قرآن» و فسخ فرمان‌های مأمون بود. برای تأیید این دیدگاه خواست از احمد بن نصر رهبر قیام سنیان سلفی به سال 231 ه‍.ق اعاده‌ی حیثیت نماید، ولی همین که خواست لاشه‌ی او را که هنوز در کنار لاشه‌ی بابک آویخته بود پایین آورد، توده‌ی مردم گنوسیست سامره به شورش برخاستند و متوکل از آن کار دست برداشت. سپس چون در سال 237 ه‍.ق پایگاه خود را استوار یافت، روز عید فطر جنازه را پایین آورده، به پسر سپرده، و او آن را به بغداد برده، با مراسم بزرگداشت به خاک سپردند. گزارش بازگردانیدن سر او به تنش و انبوهی مردم در کلتانیه (شاید: کلدانیه) و تبرک به لاشه‌ی او را خبرگزاران از بغداد به سامره به متوکل رسانیدند و او ترسیده و دستور توقف داد (طبری عربی، ج 3، صص 1412-1414، 6041؛ ابن‌اثیر، سال 237 ه‍.ق). از زیرخویی متوکل آن که به سال 235 و 239 ه‍.ق دستور داد نمازخانه‌های نوساز ذمیان ویران شود و همه‌ی ذمیان علامتی بر پوشاک خود بزنند و سوار اسب نشوند تا همه جا و همیشه شناخته شوند! او علی بن جهم شاعر عرب‌نژاد سنی را وادار می‌کرد تا بر ضد علی بن ابی طالب (ع) و معتزله و شیعه بسراید. ابن‌اثیر این شاعر را یکی از ندیمان ناصبی متوکل، در شمار ابن لؤی، عمر بن فرج رخجی ابوالسمط از موالی بنی امیه عبدالله بن محمد هاشمی ابن اترجه می‌آورد، که در نشست‌های میخوارگی، بالش برشکم عباده‌ی مخنث بسته او را می‌رقصانیده تصنیف توهین آمیز نسبت به امام علی (ع) می‌خوانده و دست می‌زدند.

لیکن بو الفرج اصفهانی (284-356 ه‍.ق) در احوال علی بن جهم (*اغانی* ج 1، صص 203-234) داستانی می‌آورد که نشان می‌دهد مد گنوسیسم اسلامی پس از کودتای ضدگنوسیستی متوکل نیز رو به افزایش است، و بیشتر سران کشور و ندیمان خود متوکل نیز گرایش‌های گنوسیستی دارند. علی بن جهم شاعر سنی دربار به زندان افتاده و قصیدتی در ستایش متوکل سروده از راه بیدون خادم از قبیحه کنیز متوکل که مادر معتز ناصبی است می‌خواهد که به متوکل برساند. بیدون به قبیحه می‌گوید: «علی سنی است و اینان (پیرامونیان متوکل) رافضیانند و خواستار مرگ علی هستند و جز تو کسی را ندارد. معتز به مجلس متوکل آمده آهسته آن را به گوش متوکل گفت، متوکل خندیده به اطرافیان نیمه گنوسیست خود گفت: «معتز نیز ضد شما شده است.» او توبه نامه‌ی علی جهم را آورده، شفاعت او می‌کند و من نمی‌توانم او را رد کنم. ولی حاضران در آن نشست نیز از صدور فرمان آزادی او مانع شدند.

### شاعر فارسی سرای مراغه در چنگال متوکل:

طبری گوید محمد پسر بیعت پسر حلبس، از مالکان مراغه‌ی آذربایجان بود. شعر فارسی او را مردم آن جا می‌خواندند. او با خرمیان همزیستی داشت، سپس ضد ایشان شد و «عصمت» سپهبد بابک را تحویل سپاه بغداد داد. ولی در پایان در یورش سپاه عرب بر مراغه اسیر و به سامره برده شد و در زیر زنجیر سنگین در زندان بمرده، و فرزندانش در شمار سپاه «شاکریه» [چاکران] درآمدند که در اختیار خاقانی بود (طبری، ابن‌اثیر، سال‌های 234، 235 ه‍.ق).

### ولیعهدی پسران متوکل:

به سال 235 ه‍.ق متوکل سه پسر خود را ولیعهدی پی در پی منصوب کرد؛ منتصر، معتز، مؤید؛ و برای هر یک دو درفش بگشود؛ یکی سیاه ولیعهدی و دیگری سفید (لواء العمل = پرچم کار) (طبری و ابن‌اثیر). شاید افزودن پرچم سفید برای بیرون آوردن آن از شعار علویان بوده است. معتز از برادران دیگر خود سنی‌تر و مانند پدرشان به ناصبی بودن شهرت داشت.

### ویران کردن مزار امام حسین (ع):



چنان که دیدیم روی کار آمدن حکومت گنوسیست‌های سنی‌زده و شکنجه‌گر شدن معتزلیان شکنجه‌دهی پیشین، عرب‌ها و آرامیان را که دلبستگی بیشتر به تسنن سلفی دو قرن سکوت داشتند گردهم آورد و چون جنبش احمد بن نصر سرکوب شد، بار دگر جنبش از کاخ و به دست خود خلیفه متوکل آغاز شد و به برکناری رهبران معتزلی و شکنجه و نابود کردن ایشان انجامید. سپس نوبت به زیر پا نهادن وصیتنامه‌ی مأمون در بزرگداشت بنی‌فاطمه و احترام به اندیشه‌های گنوسیسم اسلامی معتدل ایرانی رسید. متوکل در سال 236ه ق دستور داد قبر امام حسین (ع) و خانه-های پیرامونش را، به عنوان ای‌نکه رافضیان آن جا را به بتکده تبدیل کرده‌اند، ویران کردند (طبری و ابن‌اثیر، همان سال). دور نیست بودن نقاشی هنری صورت امامان در آن جا مانند مجسمه‌ی امام رضا (ع) که کشی بدان اشارت دارد (چ قهپائی، ج 5، ص 166) روح ضد هنری عربی و سنی‌گری متوکل را تحریک کرده باشد، چنان که وهابیان به سال 1303 خ در بقیع چنین کردند.

در سال 237ه ق متوکل سنی‌ترین خاندان معتزلیان محمد پسر احمد بن ابو دؤاد را با برادرانش با آن که آرامی‌نژاد و حشوی مذهب بودند، از دادرسی برکنار و مصادرت کرد (طبری، ابن‌اثیر، همان سال). ابن‌اثیر سال 237ه ق را آغاز پیدایش صفاریان می‌داند. و چون رنگ ملی ایرانی این جنبش بیش از رنگ ایدئولوژیک گنوسیسم اسلامی آن است، آن را به مقالات دیگر وامی‌نهم. طبری و ابن‌اثیر از حوادث سال 239ه ق را جمع شدن جشن نوروز با جشن شعبانین یهودی مسیحی می‌شمرند که در یکشنبه 20 ذی‌قعدة بوده است.

طبری و ابن‌اثیر در رویدادهای سال 241ه ق از یک گنوسیست یاد می‌کنند که به سبب ناسزاگویی به ابو بکر، عمر، عاشیه و حفصه، متوکل دستور داد او را در بغداد زیر شلاق کشتند و لاشه‌اش را در دجله انداختند. طبری گوید: متوکل برای تحقیق درباره‌ی اسیران باز خرید شدنی در سال 241ه ق یک شیعی را که نصر بن ازهر بن فرخ نام داشت برای انجام کار مبادله‌ی اسیران به روم فرستاد. بار دیگر نیز به سال 245 246ه ق می‌بینیم که باز همین مرد به آن جا فرستاده شده است. دانسته نیست آیا به جهت نرمشی که متوکل در شیعیان سراغ داشت چنین گزینش نمود یا علتی دیگر داشت. ابن‌اثیر که بر خلاف طبری از آثار گنوسیسم و ایرانیت گریزان است به کلی این عبارت را حذف کرده است. از خشونت سنی‌مآبان‌های متوکل آن که عطار را، که مسیحی مسلمان شده بود و سپس به مسیحیت بازگشت و توبت و بازگشت به اسلام را نمی‌پذیرفت، بکشت و لاشه‌ی او را بسوخت (طبری، ابن‌اثیر، سال 242ه ق).

### انتقال پایتخت به دمشق:

متوکل در سال 243ه ق به خطرناک‌ترین آثار سنی‌گری خود یعنی انتقال پایتخت از بغداد به دمشق دست زد. او از گنوسیسم بیزار بود و آن را در سرشت سرداران و بزرگان اطراف خود که همه از مالکان مناطق بین‌النهرین و ایران بودند می‌دید. او از پدرش معتصم و عمویش مأمون برای تمایل ایشان به گنوسیسم ناخرسند بود، چه رسد به کسانی که آن دو تن را بدان راه کشیده بودند. او دمشق امویان را پایگاه تسنن و ضدگنوسیسم می‌دید و می‌خواست بدان پناه برد، ولی با دو ماه ماندن در آن جا زود دریافت که گرچه دشمنانش در ایرانند ولی زندگی او نیز بدان‌ها بسته است. ایرانیان با [وجود] فاصله‌ی صحرا تابع عرب نمی‌مانند باید با ایشان بسازد و هم‌رنگ شود، نه آن که از ایشان دور گردد. اگر چند ماه بیشتر از عراق دور می‌ماند، همان سرنوشتی را داشت که بنی‌امیه داشتند.

باری، به گفته‌ی طبری و ابن‌اثیر متوکل روز ذی‌قعدة‌ی 243ه ق از بغداد به سوی موصل بیرون شد و در «بلد» مراسم عید قربان را انجام داد، و پس از 77 یا 97 روز در ماه صفر 244ه ق به دمشق رسید و انتقال دیوان‌ها را بدان

جا آغاز کرد؛ ولی به گفته‌ی طبری بیش از دو ماه نتوانست با آب و هوای آن جا بسازد و به سامره بازگشت. ولی دقیق‌تر آن است که او احساس کرد که ایرانیان از راه دور پیرو او نخواهند ماند. خشونت سنی‌مآبانه‌ی متوکل در سال 246ه ق در مصادرت دارایی و شکنجه‌دادن به پزشکی دانشمند چون بختیشوع آشکار شد. به گفته‌ی طبری پس از مصادرت او را به بحرین تبعید کرد ولی طبری در سال 245ه ق نیز گوید در ماه رجب به دستور متوکل 150 تازیانه بر بختیشوع زدند و او را در زندان سر بسته انداختند.

### نوروز متوکل:

طبری و ابن‌اثیر در سال 245ه ق آوردند که جشن نوروز را به روز 17 حزیران 28 اردیبهشت عقب کشید و بحتری شاعر چنین سرود: «روز نوروز به جایش که اردشیر معین کرده بود بازگشت.» ولی یاقوت از گفته‌ی علی منجم خراسانی از یک فرمان گفتگو دارد که متوکل برای تأخیر خراج تا روز 5 حزیران صادر کرده بود و نویسنده‌ی آن فرمان ابراهیم پسر عباس صولی خراسانی (م 243ه ق) بود و بلاذری تاریخ‌نگار ترجمان (م 281ه ق) بر متن فرمان ایراد گرفت که ماه‌های رومی را همانند مسلمانان با شب شماره کرده بود، در صورتی که رومیان روز را پیش از شب می‌شمارند. پس صولی فرمان را بدرست بازگردانید (معجم‌الادباء، ج 5، صص 93-95؛ تجارب‌الامم، ترجمه‌ی ع منزوی، ج 6، ص 480).

### کشتن ابن سکیت (186-244ه ق):

ابو یوسف یعقوب بن اسحاق خوزستانی از پایه‌گذاران ادبیات و دستور زبان عرب و نگارنده‌ی *اصلاح المنطق* و بیش از ده کتاب دیگر. از خشونت‌های متوکل آن که، این مرد را برای آموزگاری فرزندانش بگمارد. پس روزی از وی پرسید «این دو فرزند مرا بیشتر دوست داری یا حسن و حسین (ع) را.» سکیت آن دو را ترجیح داد و گویند گفت: «قنبر غلام ایشان از تو و پسرانت برتر است!» بهرحال به ترکانش دستور داد آن قدر به او لگد زدند تا مرد (وفیات‌الاعیان ج 5، ص 438).

### وزیران متوکل:

1) محمد بن عبدالملک زیات وزیر گنوسیست واثق و معتصم بود. و پس از مرگ ایشان متوکل برای آن که نگریزد او را به وزیری استوار نمود. و پس از چهل و اندی روز او را با سخت‌ترین شکنجه چنان که گفتیم بکشت.  
2) ابوالوزیر، احمد بن خالد. در سال 233ه ق او را مصادره کرد (طبری، ابن‌اثیر، همان سال).  
3) ابو جعفر محمد بن فضل جرجانی. در 233ه ق به دبیری متوکل گمارده شد و 236ه ق برکنار شد.  
4. عبیدالله بن یحیا بن خاقان خراسانی (209-252ه ق) از سال 240ه ق دبیر و وزیر متوکل شد. طبری سال یاد شده‌ی مرگ او را در ج 3، ص 1658 یاد می‌کند. او در شب قتل متوکل نجات یافت و 248ه ق به برقه تبعید شد و در جنگ‌های معتز و مستعین به معتز کمک کرد. زرکلی به غلط او دو برادر را یکی شمرده است (ج 4، ص 355).  
یادآور شود فتح بن خاقان، که خود را شاهزاده‌ی ایرانی می‌دانست و در شب قتل متوکل با وی کشته شد، نه وزیر بود و نه از این خاندان.

### کشتن متوکل:

مد روزافزون گنوسیسم اسلامی، که مأمون را به شرکت دادن نیمه گنوسیست‌ها در حکومت، ناگزیر کرده بود، با جنبش بازگشتی متوکل نه تنها از پیشرفت نماند، بلکه هم چنان پیش می‌رفت، و با برکنار شدن از حکومت، لکه‌ی زورگویی و شکنجه‌گری نیز از ایشان زدوده شد. از آن پس گنوسیسم اسلامی ایران بسیاری از مسایل نئوفاطونی و حتی ایرانی حادثتر از آن را زیر نام ارسطو (علم کلام سنی) بیان می‌کرد. جنبش سنی‌گری متوکل نیز نتوانست این مصونیت را از ارسطو سلب نماید. خشونت‌های متوکل و بدزبانی‌های او نسبت به خاندان علی (ع) او را تا آن جا بدنام کرد که ولی‌عهد اول و پسر بزرگ او، منتصر، توانست با ترکانش که معمولاً سنی‌گراتر از ایرانیان بودند هم دست شده به پدرکشی که به هر دلیل پذیرفتنی نیست دست یازد. مورخان کوشیده‌اند از انگیزه‌های شخصی این پیشامد، مانند دشمنی معتز با منتصر و منتصر با متوکل و معتز، یاد کنند ولی گرچه آنها انگیزه‌ی کاربست نقشه باشد انگیزه‌های ژرف‌تر را نباید فراموش کرد که متوکل را از سامره به دمشق فرستاد و شکست خورده باز گردانید.

طبری و ابن‌اثیر گویند عبیدالله خاقانی خراسانی وزیر، و فتح بن خاقان دبیر، که خود را شاهزاده‌ی ایرانی می‌دانست، معتز را بر منتصر ترجیح می‌دادند. فتح با متوکل قرار گذاشته بود که منتصر و صیف و بغای ترک را می‌کشند. پس در چهارشنبه چهارم شوال بعد از غروب هنگام شام خوردن، منتصر پس از کشاکش زبانی از آن مجلس به همراه زرافه<sup>4</sup> بیرون می‌رود ترکان طبق قرار پیشن می‌ریزند و متوکل و دبیرش فتح خاقان را کشتن و با منتصر بیعت می‌کنند. پس منتصر به زبان احمد خصیب اعلام می‌کند که فتح پدرم متوکل را کشت و من او را (طبری، عربی ج 3، ص 1471). گویند منتصر برای کشتن پدرش از برخی فقیهان نیز فتوا گرفته بود (طبری، عربی، ج 3، ص 1497) و مانند آن را زرافه از امام هادی نقل کرده‌است.

### خلیفگی منتصر:

معتز و موید دو ولی‌عهد و عبیدالله خاقانی وزیر در همان روز بیعت کردند، و احمد بن خصیب<sup>5</sup> به وزیری گماشته شد. منتصر یک روز پس از جلوس، یکی از موالی بنی‌هاشم به نام بو عمره احمد پسر سعید را به مجلس مظالم برگمارد و سنیان او را هجو گفتند (طبری، عربی، ج 3، ص 1479، ابن‌اثیر، سال 247ه ق) از نخستین کارهای منتصر برداشتن فرماندار مدینه و گماردن علی بن حسین، با سفارش‌ها برای کمک به طالبیان آن شهر بود (طبری، ج 3، ص 1499). چهل روز پس از جلوس، منتصر دو برادر خود، ولی‌عهدان دوم سوم، معتز و مؤید را که در سال 235ه ق منصوب شده بودند به پیشنهاد احمد بن خصیب برکنار نمود (طبری، عربی، ج 3، صص 1394، 1486؛ ابن‌اثیر سال 248ه ق). برای استعفای دو ولی‌عهد مجلسی از سرداران، دادرسان، دیوان‌داران، شیعیان، و بنی‌هاشم تشکیل شد (طبری، عربی، ج 3، ص 1488).

منتصر زیارت قبر امام حسین را که پدرش منع کرده بود آزاد نمود و به علویانی که زیر پیگرد دولت بودند امان داد. فدک و دیگر موقوفات را که طالبیان مدعی آنها بودند به ایشان واگذار کرد (ابن‌اثیر، ج 7، ص 116) پس از مدتی، میان کشندگان متوکل کشاکش پدید آمد. منتصر به سفارش احمد بن خصیب، صیف ترک را به غزای روم روانه می‌کند و دستور به وی می‌دهد که چهار سال در مرز بماند و به پایتخت باز نگردد (طبری، عربی، ج 3، ص 1480 و ابن‌اثیر سال 248). در نامه‌ای که منتصر برای ابن طاهر در باره‌ی ابن غزالی و صیف می‌نویسد برای نخستین بار تاریخ ماه خورشیدی دیده می‌شود (طبری، عربی، ج 3، ص 1484).

### مرگ منتصر:

منتصر به روز شنبه 4 ربیع دوم 248ه ق درگذشت. گویند سه یا ده روز بیمار بود و گویند در پی رگ زدن با تیغی زهرآگین مسموم شد (طبری، عربی، ج 3، ص 1496؛ ابن اثیر، همان سال). گور منتصر به دستور مادرش آشکار ماند و او نخستین خلیفه‌ی عباسی بود که قبرش آشکار می‌ماند (طبری، عربی، ج 3، ص 1498).

پس از مرگ منتصر احمد بن خصیب وزیر او، ترکان و مغربیان را فراخوانده سوگند داد که خلافت را از فرزندان معتصم بیرون نبرد و به فرزندان متوکل ندهند. پس همگی به احمد بن معتصم دوست کندی<sup>6</sup> فیلسوف سریانی عرب شده (سده 3ق) رای دادند. ولی به گفته‌ی صولی<sup>7</sup> چون محمد بن موسی منجم (خراسانی) فرارسید و با احمد بن خصیب و بغا گفتگو کرد، رای ایشان را برگردانید زیرا که کندی دشمن محمد و احمد پسران منجم بود و پس از رایزنی رایشان بر ابو العباس احمد (مستعین) پسر محمد پسر معتصم استوار شد و بغای بزرگ را که ناخرسند بود راضی کردند و شب دوشنبه ششم ربیع الثانی احمد بن محمد 28ساله را آوردند و با او بیعت کردند. او احمد بن خصیب را دبیر و اتامش را به وزیری گمارد (طبری، عربی، ج 3، صص 1495-1502).

### اختلاف میان گنوسیست‌ها و خلیفگی مستعین:

اینک ببینیم اختلاف میان دو فیلسوف بزرگ سده‌ی سوم ه ق کندی سریانی عرب شده و بنی موسی خراسانی، بر سر چیست؟ شاید بتوان چنین پاسخ گفت: ما در سده‌ی دوم ه ق، در برابر تسنن قشری حاکم که اسلام را با عینک توحید عددی می‌نگریست و پیاده می‌کرد، با دوگونه توحید اشراقی رو به رو هستیم و مسلمانان گنوسیست را دو گروه می‌یابیم:

**الف)** راه ایرانی فلسفه‌ی اشراق راه حادثر (به پان‌ته‌ئیزم نزدیک‌تر) که سهروردی (م 578 ه ق) آن را فلسفه‌ی نوری یا فلسفه‌ی فلهویون می‌نامد؛ پیش از او این فلسفه نزد زکریا رازی (م 313 ق) و راوندی (م 245 ه ق) و ایرانشهری دیده می‌شود و جابر بن حیان صوفی طوسی و ابن مقفع آن را «العلم النورانی» نامیده‌اند. این راه ایرانی فلسفه‌ی اشراق همان است که انجمن‌های موبدان ساسانی مانند انجمن آذریاد مهر اسپندان در سال‌های 310-379م و پیش از آن انجمن آذر فرنبغ در سال‌های 241-271م برای مبارزه با ثنویت مانی آن را تثبیت کرد و مذهب رسمی زردشتی را بر مبنای توحید اشراقی متیرایسیم استوار نمود.

نظریات پان‌ته‌ئیستی جابر در کتاب خواص کبیر، چ پل کراوس، قاهره، 1354ه ق، مقاله‌های 2، 15، 17، 25، صص 241-302؛ و مختار رسایل جابر، ص 104 دیده می‌شود.

کتاب ابن مقفع همراه خود مؤلف در سال 134ه ق به تنور افتاده است، و نظریات وحدت وجودی او را باید در «ردیه‌ای که قاسم رسی بر کتاب ابن مقفع نگاشت جستجو نمود. این کتاب به وسیله‌ی میکال آنجلو گویدی (Michelangelo Guidi) در روم به سال 1297م در 55 ص+26ص مقدمه به زبان ایتالیایی چاپ شده است.

**ب)** راه نئوافلاطونی اسکندریه، اشراقی نرم‌تر (آمیخته با توحید عددی) است. کهن‌ترین اثر اسلامی این فلسفه کتاب *انولوجیا* است، که در سده‌ی سوم ه ق مردی به نام عبدالمسیح بن ناعمه حمصی (زاده‌ی 220ه ق) آن را گویا از سریانی به عربی ترجمه کرد و بواسحاق کندی ترجمه‌ی عربی را برای احمد بن معتصم (گویا عموی مستعین، خلیفه 248-252ه ق) اصلاح کرد. کندی پیشگفتار کتاب را گونه‌ای نگاشت که گویی کتاب از آن ارسطو است. در سراسر تاریخ فلسفه‌ی اسلام نیز این کتاب منسوب به ارسطو باقی ماند تا در سده‌ی گذشته خاورشناسان در آن تردید نموده و اخیراً آن را خلاصه‌ای از نه‌گانه‌های [تاسوعات] چهارم و پنجم و ششم تألیف افلوپتین دانستند (عبدالرحمان بدوی، *افلوپتین عند العرب*، چ 1966). افلوپتین (plotin؛ 205-270 م) فیلسوف رومی یونان‌زاده ساکن اسکندریه مصر

نزد آمونیوس ساکاس (Ammonius saccas) استاد فلسفه‌ی اشراق ایرانی تلمذ کرد و آرزوی دیدار ایران او را همراه سپاهیان گردیان (Gordian) روانه‌ی ایران کرد. گردیان به سال 244م کشته شد و سپاهش آشتی کرده بازگشتند و معلوم نیست افلوپین که به عشق آموزش فلسفه آمده بود، کی بازگشت؛ آن چه می دانیم آن که شاپور بار دیگر در 258-260م بر روم یورش برد و امپراطور والرین را اسیر کرد. پس دور نیست افلوپین در میان دو جنگ در ایران مانده و در این هنگام که مانی ثنوی به آسیای میانه گریخته بود افلوپین با مخالفان او کرتیر و آذرفرنبغ، طراحان تئوری توحید اشراقی تماس گرفته باشد. به هر حال افلوپین به جای مصر به روم بازگشت و به آموزش شاگردان پرداخت. پس از مرگ او آثارش آنثادها (Enneads) را شاگردش فررفیوس گرد آورد و املیوس آنها را پس از ویران شدن مدرسه‌اش به سوریه منتقل کرد و چنان شد که از دست برد حکومت مذهبی مسیحیان قسطنطنیه در امان ماند تا در سده‌ی (3 ق/ 9 م) /ثولوجیا به دست ابن ناعمه به عربی درآمد اندیشه‌ای که به صورت پان‌ته‌ئیزم میترائیستی از ایران به دست افلوپین بیرون رفت، آمیخته با توحید عددی یهود به نام ارسطو بازگشت و از نو مورد استفاده‌ی ایرانیان قرار گرفت.

پل هانری کشیش بلژیکی می‌گوید مقدمه‌ی معروف /ثولوجیا را کندی از خود افزود تا ائولوجیا را دنباله‌ی متافیزیک قلمداد کند که در تألیف ارسطو بودنش شک نیست (ن ک: بدوی، /فلوپین، ص 25).

### انگیزه‌ی نسبت‌دادن اندیشه‌های گنوسیستی به ارسطو:

نسبت دادن چنین اندیشه‌ها به ارسطو به دوران اسلام اختصاص نداشته و پیش از اسلام نیز در روم خاوری فیلسوفانی مانند تمستیوس<sup>8</sup> و سیمپلیکیوس<sup>9</sup> همین رفتار را داشته‌اند. دکتر صفا می‌گوید: چه بسا مسأله‌ی هماهنگ بودن اندیشه‌های افلاطون و ارسطو را سیمپلیکیوس هنگام پناهندگی خود در تیسفون در سال‌های 329 - 533 م به ایرانیان القا کرده باشد که بعد از اسلام فارابی را به نگارش /الجمع بین رایي /الحکیمین برانگیخت (خطابه‌ی صفا در کنگره‌ی فارابی، مجموعه 3، ص 5). او مانند بیشتر خاورشناسان این مسأله را یک اشتباه پیش و پس از اسلام می‌داند (همان خطابه؛ تاریخ علوم عقلی، ص 184). ولی اگر انگیزه‌ی این نسبت نادرست را استفاده از مصونیت مذهبی ارسطو فرض کنیم، نیازی به القا نخواهد بود. فارابی خود نیز در بغداد مانند سیمپلیکیوس در قسطنطنیه در برابر فشار مذهبیان حاکم نیازمند چنین مصونیت بوده است.

### ارسطو چگونه مصونیت یافت:

هر چند انکار مثل [اموئول] افلاطونی که برای آن در علم فیزیک پایه‌ای دیده نمی‌شد، رالیسم علمی ارسطو را نشان می‌دهد، لیکن دور شدن ارسطو از متافیزیسیم، او را از پان‌ته‌ئیسیم میترائیزم هند و اروپایی دور کرد و به ماده‌گرایی مذهبی پیروان «توحید عددی» نزدیک نمود و پیروان آن مذاهب را به فلسفه‌ی ارسطو خوشبین ساخت. چارچوب خشک منطق مشائی فلسفه‌ی ارسطو، برای حکومت‌های قسطنطنیه و بغداد که خواهان تحمیل ساتترالیسم خود بر مردم بودند، خوشایندتر از فلسفه‌ی متحرک و بی‌بند و بار اشراقی افلاطونی بود. و به همین انگیزه فرمانروایان مذهبی بیزانس و بغداد هر دو، ارسطو را مرد الهی و افلاطون قائل به مثل را مشرک می‌شناختند. گنوسیست‌ها از نظر دولت بیزانس، خرابکار بی‌دین و مزدوران دولت ساسانی خوانده می‌شدند و از نظر خلفای بغداد پیش از مأمون، گنوسیست مسلمان به عنوان ملحد، رافضی، زندیق، زیر پیگرد می‌بود.

از سوی دیگر واکنش گنوسیست‌های تند در برابر این مصونیت مذهبی ارسطو، نفرتی شدید بود که در محفل گنوسیستی نسبت به فلسفه‌ی یونان (که ارسطو سمبل آن بود) پدید آمد و این نفرت تا قرن‌ها ادامه داشت. عطار می‌گوید:

کاف کفر این جا به حق معرفت دوست‌تر دارم ز فای فلسفت  
آبه معرفت سوگند می خورد که: کفر برای من عزیزتر از دینی است که ردای فلسفه بیوشد.

### کندی و بنی موسی منجم:

اینک شاید بتوان حدس زد که علت اختلاف میان خاندان بنی موسی، احمد و محمد و حسن که از خراسان مرکز گنوسیسم حاد ایران برخاسته‌اند با کندی سریان‌ی عرب شده‌ی طرفدار گنوسیسم معتدل اثولوجیا بر سر چه بوده، که به ناسازگاری در تعیین خلیفه انجامیده است. (ن ک: لغتنامه‌ی دهخدا؛ قربانی، ریاضی‌دانان، ص 147؛ صفا، علوم عقلی ص 46؛ بیرونی، آثار الباقیه؛ قفطی، اخبار الحکما؛ دائرة المعارف اسلام).

شگفتی ندارد که اختلاف میان گنوسیست‌های نرم و تندرو گاهی از اختلاف میان ایشان با سنیان سخت‌تر بوده است. در سال 321 هـ ق دو برادر از یک مادر را می‌بینیم به نام‌های حسین و محمد پسران قاسم هر دو ادیب و دبیر و به مقام وزیری رسیده، نخستین ایشان تندرو پیرو شلمغانی قائل به غیبت صغرا و منکر کبرا و خواهان قیام شیعه بر ضد عباسیان است دومین ایشان پیرو نوبختی قائل به غیبت کبرای امام و طرفدار همکاری با خلیفه‌ی عباسی است. این دومین، هنگام وزیر شدنش، برادر تندرو خود را پیش چشم‌گریان و شیون‌کنان مادرشان گرفته و زندانی کرد، تا همراه رهبرش شلمغانی اعدام شد (ن ک: مسکویه، تجارب الامم، ترجمه‌ی منزوی، ج 5، صص 361-362).

### جنبش مردم سامره بر ضد ترکان:

بامدادان دوشنبه دوم ربیع الثانی 248 هـ ق هنوز مجلس بیعت با خلیفه مستعین به پایان نرسیده بود که فریاد « پیروز باد معتز» از خیابان شنیده شد. که می‌گفتند گروه‌هایی از شاکریه [چاکران] وابسته به خاندان طاهری و مبیضه و جز آنان بر اشروسیان و ترکان یورش بردند. پس بیت‌المال و بازار را غارت کردند ولی شکست خوردند. ترکان مستعین نیمه گنوسیست در این هنگام خواستند معتز و موید را به نام تحریک کننده‌ی توده بکشند، ولی این خصیب مانع شده گفت تحریک از خاندان طاهر بوده است. پس آن دو را زندانی کردند و مستعین خلیفه اقطاع‌های آن دو به جز اندکی را در جمادی اول 248 باز خرید کرد (طبری، عربی، ج 3، ص 1507) پس نامه‌ی بیعت روز بعد به بغداد به محمد بن - عبدالله آل طاهر فرماندار بغداد رسید و از همه بیعت گرفت. در همین سال طاهر بن عبدالله فرمانروای آل طاهر خراسان درگذشت و مستعین پسر وی محمد را بر خراسان و برادرش محمد بن عبدالله را بر بغداد و سواد فرمانروایی داد (طبری، عربی، ج 3، ص 1506) پس در آن روز همه‌ی خراسان و عراق در دست طاهریان بود ولی آن قدر این خاندان قشری و عرب‌زده شده بودند که در برابر مثنی ترک که خلیفه را در اختیار گرفته بودند ایشان کاری نمی‌توانستند کرد.

در همین سال (248 هـ ق) نیز موالی (شاید نیروهای آرامی) در واکنش سنیان برای جبران شکست خود در برافتادن آثار متوکل، بر احمد بن خصیب دبیر خشم آورده، دارایی او و خاندانش را مصادره کرده او را به اقریطش (جزیره‌ی کرت) تبعید کردند. و مستعین ناگزیر در همین راسته مصر و مغرب را در اختیار اتامش وزیر ترک سنی نهاد (طبری، عربی، ص 1506 و ابن اثیر سال 248 هـ ق). در این سال (248 هـ ق) عبیدالله پسر یحیا پسر خاقان، آخرین وزیر متوکل به

سفر حج رفت ولی دولت یک تن شیعی به نام شعیب را به دنبال او فرستاده و او را به برفه تبعید کرد و نگذارد که به حج رود.

در صفر سال 249 هـ ق مردم نیمه گنوسیست بغداد از نو برضد ترکان قیام کردند. ابناء، شاکریه، خراسانیان، الیک، جبلیان، و حمراء، در میان قیام کنندگان نام برده شده‌اند. زندان‌ها را باز کردند، پل بغداد را بریدند، ترکان به دفاع برخاسته و بسیاری را کشتند.

روز 21 ربیع اول 249 هـ ق نیز مردم (ایرانی بومی) سامره قیام کردند. سپاه ترکان و موالی (آرامی تبار) از مردم شکست خوردند. دیگ غذای پخته را از بالای دیوار بر سر وصیف ریختند و او دستور داد بخشی از شهر را به آتش کشیدند که طبری بخش‌های سوخته را دید. سپاه دولتی مغاربه برخی خانه‌های مردم را غارت کردند و در پایان روز شورش فرونشست.

در 14 ربیع دوم 249 هـ ق از نو شورش بر پا شد و دو دستگی در ترکان آشکار شد. این بار گروه‌های موالی دولتی به تشویق و صیف نیمه گنوسیست و بغا، به مردم پیوستند تا آن که اتامش وزیر سنی و دبیر او را کشتند. پس مستعین ابوصالح عبدالله پسر محمد پسر یزیداد نیمه گنوسیست را که پدرش وزیر مأمون بود به وزیری گمارد (طبری، عربی، ج 3، ص 1513) و برای خرسندی سنیان و صیف و بغا را به مأموریت اهواز و فلسطین فرستاد. ولی این بار دار و دسته-ی ترکان سنی معتزلی ضد یزیداد وزیر نیمه گنوسیست برخاستند. یزیداد در شعبان به بغداد گریخت و مستعین به جای وی محمد سنی پسر فضل جرجرانی وزیر متوکل را به وزیری گمارد.

### قیام‌های گنوسیستی دیگر:

در سال 250 هـ ق مستعین با دو قیام گنوسیستی ایرانی زیر پرچم علویان رو به رو شد و هر دو را به دست خاندان خود فروخته‌ی طاهریان خراسان که عرب زده‌تر از زمان مأمون نیز شده بودند، در هم کوبید:

1) قیام یحیا پسر زید در کوفه که بومیان ایرانی شیعی و به گفته‌ی طبری "برخی بی‌دینان" گرد او فراهم آمده و بنام «الرضا من آل محمد» به پا خاستند و به دست محمد بن عبدالله آل طاهر سرکوب شد پس از این سرکوب، محمد بن طاهر جشن گرفت. لیکن مد گنوسیسم آن قدر بالا بود که در همین مجلس مردی بر پا خاسته به نفع یحیا و قیام او شعار داد.

2) در رمضان سال 250 هـ ق مردم طبرستان که از دست خاندان طاهر به جان آمده بودند، به گرد دو بزرگ زاده بنام محمد و جعفر، فرزندان رستمگرد آمدند و از یک تن طالبی خواستند که رهبری را بپذیرد. او یک تن دیگر را به نام حسن بن زید معرفی نمود که در ری می‌زیست. پس او را آورده به رهبری گزیدند و در پایان سال ری را نیز بگرفتند. در سال بعد حسن مردم را رها کرد و به دیلمستان پنهان شد (طبری و ابن‌اثیر، در آن دو سال). وی پس از نوزده سال و هشت ماه جنگ در رجب 270 هـ ق درگذشت (ابن‌اثیر، همان سال).

در سال 250 هـ ق دولت عباسی آخرین نماینده‌ی بنی‌امیه را از مجلس «دارالعامه» بیرون راند (طبری و ابن‌اثیر). در پایان سال 250 هـ ق کشاکش میان ترکان نیمه گنوسیست مستعین و ترکان سنی‌تر معتزلی بالاگرفت و اینان خواستند مستعین را بکشند.

در 5 محرم 251 هـ ق مستعین با ترکان نیمه گنوسیست وصیف، بغا، شاهک، احمد بن صالح شیرزاد از سامره گریختند و به بغداد رفتند زیرا، مردم بغداد ایرانی‌تر و گنوسیست‌تر بودند و عبدالله طاهر فرماندارش بود و برای مستعین امن‌تر به نظر آمد.

### بیعت با معتز:

ترکان سنی سامره معتز را از زندان بیرون آورده، با خلیفگی بیعت کردند و او جعفر اسکافی را به وزیری گمارد. مستعین نیز با کمک محمد بن عبدالله آل طاهر فرماندارخراسانی، بغداد را مجهز و آماده‌ی جنگ کرد. معتز نیز برادر خود موفق را با سپاه به جنگ مستعین روانه‌ی بغداد کرد. وی در 10 صفر 251ه ق بدان جا رسید و جنگ میان مستعین و عمویش معتز آغاز شد و توده‌ی مردم با زنان و کودکان و ابن طاهر فرماندار و خاندان‌های بزرگ (ایرانی) مانند ساجیان بغداد از مستعین دفاع می‌کردند.

در صفر 251ه ق در اثر پیروزی بزرگ سپاه طاهری فتحنامه در 181 سطر پخش کردند که در چهار جا نام محمد آل طاهر با احترام و نام معتز تنها یک جا به عنوان «آن بچه» یاد شده است (طبری، عربی، ج 3، صص 1565-1586). ولی در همین ماه یک سپاه از عرب‌های مستعین در برابر اندکی ترک شکست خورد. پس محمد آل طاهر جمله‌ی معروف را گفت که: «هیچ‌گاه عرب پیروزی ندارد مگر پیامبری همراه او باشد.» در سراسر سال 251 ه ق در همان حال که ایرانیان در بغداد برضد ترک‌های سامره می‌جنگیدند، در چند جا از جنوب عراق تا شمال ایران مردم به گرد طالبیان گرد می‌آمدند و برضد عباسیان می‌جنگیدند؛ مانند خروج طالبی کوفه که گروهی به عنوان صوفیه (صوفیه) از او حمایت می‌نمودند (طبری، عربی، ج 3، ص 1617).

طبری نشان می‌دهد که چون ترکان معتزی سامره پیروزی‌هایی بر ایرانیان و مستعین در بغداد به دست آوردند، ترکانی که با مستعین به بغداد آمده بودند پرچم سرخ ترکان سنی سامره را بلند کرده به ایشان می‌پیوندند (طبری، عربی، ج 3، ص 1626).

شکست‌های ایرانیان در بغداد بر ضعف و دو دلی محمد بن طاهر می‌افزود. پس عبیدالله پسر یحیا پسر خاقان وزیر پیشین متوکل نزد او آمد و پس از بدگویی از مستعین گفت: مستعین دروغ‌گو است. او در سامره بسمله را آهسته می‌گفت، و در بغداد برای فریب تو بلند می‌گوید،<sup>10</sup> اودستور قتل تو را صادر کرده بود (طبری، عربی، ج 3، ص 1638) پس از آن گفته شد که محمد بن طاهر مخفیانه با معتز مکاتبه کرده است.

### تسلیم بغداد به سامره:

در ذی‌حجه نماینده‌ی معتز وارد بغداد شد ولی مردم در رو به او و معتز ناسزا گفتند. پس به خانه‌ی ابن طاهر رفته به او ناسزا گفتند و خادم او بیرون آمده مردم را تأیید کرد (طبری، عربی، ج 3، ص 1631). سخنان طبری در این جا خود نیز موید مردم بر ضد محمد بن طاهر است. در پایان به روز 20 ذی‌حجه‌ی 251ه ق مستعین نیمه‌گنوسیست استعفانامه نوشت (طبری، عربی، ج 3، ص 1642) پس خاندان‌های ایرانی طاهریان و ساجیان به ترکان سنی تسلیم شدند. در این کشاکش نظامی یک ساله خاندان علمی و فلسفی بنی موسی به گواهی طبری همیشه در کنار طاهریان و ساجیان و مستعین بودند، پس می‌توان گفت با شکست ایشان، فلسفه‌ی اشراقی از راه ایرانی جابر بن حیان و مقفع شکست خورد. مبارزه‌ی سنیان پیروزمند بر اشراق نئوآفلاطونی اسکندریه تکیه داشت که نرم‌تر از اشراق ایرانی از راه ایرانشهری و راوندی و محمد بن زکریای رازی و بازمانده از جابر بن حیان و ابن مقفع می‌بود. محمد بن موسی خوارزمی پس از این شکست نیز تا روز تبعید مستعین به بصره که یک سال پس از آن کشته شد، همراه مستعین دیده می‌شود (طبری، عربی، ج 3، ص 1647).

در این هنگام معتز در سامره احمد بن اسراییل را که از آرامیان انبار بود به جای وزیران ایرانی پیشین به وزیری گمارد. با این که این شکست دست ایرانیان را از مقامات حساس کوتاه کرد ولی خاندان‌های ایرانی آل طاهر و ساجیان نیروی اقتصاد فئودالی خود را نگاه داشته زیر نظر ترکان و معتز کار می‌کردند (طبری، عربی، ج 3، ص 1558) و گاهی اندک



مقاومت نیز داشتند (طبری، ج 3، صص 1657؛ 1684) ولی به هر حال تسلیم طاهریان به عباسیان و ترکان سنی مردم ایران را از ایشان نومیدتر کرد و به طالبیان نزدیک نمود.

در ربیع اول 251ه ق مردم قزوین بر ضد تسلیم طلبی طاهریان در برابر معتز و ترکان سنی، به رهبری گوکه‌ای (کوکبی)<sup>11</sup> نامی از طالبیان قیام کردند (طبری، عربی، ص 1643). طبری از گروه طالبی دیگری نیز یاد می‌کند که از بغداد به سال 252ه ق به سامره تبعید شدند (طبری، عربی، ج 3، ص 1661). باز هم طبری از قیام گروه‌های ایرانی سپاه در بغداد بر ضد طاهریان به عنوان کمبود ارزاق در ماه رمضان 252ه ق گفتگو دارد. (طبری، عربی، ج 3، ص 1661) که جنبه‌ی سیاسی آن تسلیم ایشان در برابر ترکان معتزی بود.

معتز پس از استوار شدن، دنباله‌ی سنی‌گرایی پدرش متوکل را گرفت. در سال 252ه ق محمد بن عمر ضبی آموزگار معتز، نام هشت تن دانشمند را برای گزینش قاضی در سامره به او پیشنهاد نمود که در میان ایشان نام خلنجی و خصاف دیده می‌شد. پس برخی بازرسان گفتند اینان از یاران ابن ابودؤاد معتزلی، رافضی، قدری، زبیدی و جهمی هستند. معتز دستور تبعید ایشان را از سامره به بغداد داد، عامه برخصاف یورش بردند، دیگران به بغداد رفتند، و خود ضبی نیز از کار جز بر رسیدگی به مظالم سامره بر کنار گردید.

طبری و ابن‌اثیر در سال 252ه ق باز هم از قیام مردم دیلم به رهبری بن جستان به نام علویانی چون احمد بن عیسا و حسن بن احمد «گوکه» [کوکبی] یاد می‌کنند. ولی ایشان مانند همیشه این جنبش‌ها را به علویان نسبت می‌دهند در صورتی که ما جنبش حسن بن زید (ص 466، س 4) را دیدیم که مردم به رهبری فرزندان رستم طبری به پاخواستند و یک تن طالبی را از شهر دیگر آورده به صورت ظاهر رهبر خود اعلام کردند و چون او کار دشوار یافت کناره گرفت و حسن بن زید را جای خود معرفی نمود. حسن بن زید نیز پس از مدتی پنهان شد در حالی که مردم به ستیز خود ادامه می‌دادند.

طبری و ابن‌اثیر در سال 253ه ق از همانند آن جنبش یاد می‌کنند که رهبرش عبدالعزیز پسر بودلف نام بود. مفلح سردار ترک خلیفه پس از پیروزی در این جنگ هفتاد بار چارپا، سرهای کشتگان همدانی را به سامره فرستاد. و بار دیگر موسی بن بغا بر یاران گوکه‌ای در قزوین بتاخت و با پاشیدن نفت و آتش زدن آن بسیار را زنده‌سوز کرد.

در سال 254ه ق به گفته‌ی طبری و ابن‌اثیر امام دهم ما حضرت هادی (علی نقی) درگذشت و موفق برادر خلیفه بر جنازه‌ی او در سامره نمازگزارد و این نشان می‌دهد که حتی پس از کودتای ضد گنوسیستی متوکل و شکست گنوسیست‌های مستعین باز هم وصیت مأمون به احترام سران خاندان فاطمی اجرا می‌شده است.

در سال 255ه ق سلیمان پسر عبدالله بن طاهر روز هشتم ربیع اول از خراسان به سامره آمد و به خدمت معتز رسید و روز ششم ربیع الثانی به ریاست پلیس بغداد منصوب شد و به محل مأموریت رفت.

روز بیست و هفتم رجب 255ه ق معتز در زیر فشار ترکان استعفا داد و شب دوم شعبان جنازه‌ی او را دفن کردند، که در زیر شکنجه مرده بود. زیرا که مادرش «قبیحه» بیت المال را پنهان کرده بود و حقوق سپاه را نمی‌داد.

روز پنجشنبه پایان رجب مردم بغداد بر ضد سلیمان آل طاهر رییس نوین پلیس تظاهراتی انجام دادند (طبری، عربی، ج 3، ص 1714).

روز چهارشنبه 29 رجب 255ه ق کشتگان معتز با محمد پسر واثق (عموی معتز) به خلیفگی بیعت نموده او را «مهتدی» لقب دادند و مادرش رومی (یعنی از آرامیان آسیای صغیر تابع روم) بود (طبری، عربی، ج 3، ص 1712). روز شنبه مردم بغداد تظاهراتی ضد مهتدی و به سود برادرش موفق انجام دادند.

در ماه رمضان «قبیحه» مادر معتز از پنهان‌گاه در آمده بیت المال را تحویل داد و به مکه رفت. مهتدی در سال 255ه ق زیر فشار سنیان قشری دستور ریاکارانه به بیرون راندن همه‌ی خوانندگان و نوازندگان هنرمند را از سامره صادر کرد.

- 1- برعکس سنیان حاکم که آیات مبارکه‌ی توحید عددی را محکمت (قاطع) و آیات اشراقی را متشابهات (واجب التفسیر) می‌خواندند، در سده‌ی هشتم هجری شاگرد علامه حلی در کتابی اثبات می‌کند که شماره‌ی آیات اشراقی بیش از شماره‌ی آیات عددی است. (ذریعه، ج 16، ص 124، ش 248).
- 2- از این رو، من نیز در این مقال از قهرمانان ملی ایرانی چون ماه آفرید، سنباد، استادسیس، مقنع، بابک خرم‌دین، مازیار که یک سر آشکار ضد عرب قیام کرده و جان و مال و خاندان خود را فدای سر بلندی ایرانیان کردند سخن ندارم. اینان فرقی میان عرب و جهود نمی‌گذارند (طبری، عربی، ج 3، ص 1195، پ 5825، ص 1226، پ 5852) سخن من در این جا از نیروهای ایرانی است که واقع بینانه با توده‌ی مردم زیر فشار، همگام بودند. مردمی که چهار تا هشت نسل پدران خود را مسلمان دیده، خود از ته دل باور داشتید که هرگاه محمد فره‌ی ایزدی نداشت بر کسرا و قیصر پیروز نمی‌شد.
- 3- سنیان سلفی در دو قرن آغازین، برای دیدن خدا با چشم سر به چنین حدیث‌ها بسیار استناد می‌کردند ولی گنوسیست‌های مسلمان همه‌ی آن‌ها را مانند آیت مبارکه و جوه یومئذ ناضرة الی ربها نظرة ارخسارها در آن روز بر افروخته است و به خدایشان می‌نگرند (قیامت، 75: 22) به معنی دیدار با چشم دل تفسیر می‌کردند.
- 4- زرافه و معاون او زرقان سردربان متوکل و مورد اعتماد منتصر بود و در شب کشتن متوکل با وی همکاری نزدیک داشتند (طبری، عربی، ج 3، ص 1457-1511، پ 6078 - 6125). زرافه به گفته‌ی ابن طاووس (م 664 ه ق) در مهج الدعوات و محمد باقر سبزواری (1017-1090 ه ق) در مفاتیح النجات عباسی، از یاران امام دهم علی الهادی شمرده شده است. در داستانی، یک دعا برای براندازی متوکل از آن امام نقل کرده است. مردم ایران برای بزرگداشت زرافه بر اندازنده‌ی طاغوت متوکل، بنای یاد بودی برای او در کچای کهدم از بخش‌های شفت گیلان ساخته بودند، متولیان این مزار از سده‌ی 11 تا 13 هجری چند نویسنده‌ی بنام داشته‌اند (طبقات اعلام الشیعه ج 11، ص 34، ق 13، ص 345؛ ذریعه ج 1، ص 519؛ ج 5، ص 139؛ ج 2، ص 41). این را بسنجید با بنای یاد بودی که در فین کاشان برای فیروز بولؤلؤ کشنده‌ی عمر ساخته شده و تاریخ 705 ه ق دارد.
- 5- چنان که گذشت احمد بن خصیب نخستین کسی بود که خبر قتل متوکل را چنین اعلام کرد که فتح متوکل را کشت و منتصر فتح را (طبری، عربی، ج 3، ص 1471) نام احمد بن خصیب در کشاکش معتصم با عباس پس مأمون که گویا به تحریک سنیان می‌خواست معتصم را براندازد نیز دیده می‌شود (طبری، عربی، ج 3، ص 1256).
- 6- نام این دو دوست را در پیشگفتار کتاب *اتولوجیا* چنین می‌بینیم: نقله الی العربیه عبدالملیح بن عبدالله بن ناعمه الحمصی و اصلحه لاحمد بن المعتصم بالله، ابو یوسف یعقوب بن اسحاق الکندی (*اتولوجیا*)، چ سنگی، تهران، 1314 ه ق، در کناره‌ی صفحات میرداماد قیسات، ص 158، چ بدوی، در ضمن مجموعه‌ی *افلوپین عند العرب*، مصر 1966، ص 3).
- 7- کتاب صولی نسخه‌ی خطی گ 68 آ، به نقل دخویه در پانوشت تاریخ طبری، عربی، ج 3، صص 1501-1502).
- 8- Themistioy سده‌ی 4م فیلسوف ثروتمند سناتور و شهردار قسطنطنیه (صوان الحکمه، ص 259؛ قفطی، ص 107، پ 151؛ پانوشت جلال نایینی بر ترجمه‌ی *ملل و نحل*، شهرستانی، ص 359).
- 9- Simplikioy اهل کیلیکیه سده‌ی 6 م در 529م از اقشار حکومت مذهبی قسطنطنیه به ایران پناهنده شد و در 532م به آتن بازگشت (تاریخ علوم عقلی، صفا، ص 102).
- 10- «بسلمه» بر زبان راندن عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» است که سنیان در نمازها آن را آهسته و گنوسیست‌ها بلند تلفظ می‌کردند و هنوز نیز چنین است. تظاهر خلیفه به سنت‌های گنوسیسم پیش طاهریان نشان بالا بودن مد نفوذ گنوسیست‌ها در آن روزگار است.
- 11- گویا کوبکی در متن طبری معرب گوکه (Goke) نام دیه‌ی در گیلان (فرهنگ جغرافیایی، ج 2، ص 262) باشد. در سده‌های پسین نیز نسبت به گوکه، کوبکی دیده شده است (طبقات اعلام الشیعه قرن 11 میر قاری گوکه [کوبکی] دیده شود).